



The principles of jurisprudence, *Vazgeraee* (concerning coining a new word) and its philosophical challenges

Dr. Seyed Mohsen Kazemi 

Assistant professor of Jamiat Al-Mustafa

Email: kazemi@gorgan.miu.ac.ir

Abstract

Vazgeraee is a theory of meaning that was formed in the context of jurisprudence principles and comments on the process of encoding meaning for words, the nature of meaning, the existential structure of meaning, the relationship between words and meaning, and the process of decoding. In *Vazgeraee*, with an atomic view of meaning, the content of sentences is determined according to the meaning of constituent words and how they are arranged in the sentence. Each word indicates one or more fixed and determined meanings, that is, mental images, and this indication is also a valid process that takes place through indexing.

In this article, after explaining the history of the formation of this theory, with a descriptive and analytical method, while explaining the mentioned components, the problems related to them are explained. According to the researches, this theory faces criticisms such as commitment to linguistic idealism, humanism of the word-coining process, reduction of meaning to the conceptual field, representationalism and wordism. Also, this theory defends a kind of text-oriented approach in the field of interpretation, which is not compatible with the mission of discovering the divine meaning. By examining and criticizing this theory, the author defends contextualism.

Keywords: *vazgeraee*, representationalism, meaning, contextualism, Qur'anic interpretation.



| | |
|--|---|
| HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/ | سال ۵۴ - شماره ۴ - شماره پیاپی ۱۳۱ - زمستان ۱۴۰۱، ص ۱۵۶ - ۱۳۵ |
| شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲ | شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹ |
| تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۴ | تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۵/۰۶ |
| DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.62633.0 | تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۱۹ |
| | نوع مقاله: پژوهشی |

اصول فقه، وضع گرایی و چالش‌های فلسفی آن

دکتر سید محسن کاظمی



استادیار جامعه المصطفی العالمیه

Email: kazemi@gorgan.miu.ac.ir

چکیده

وضع گرایی نظریه‌ای معنایی است که در بستر اصول فقه شکل گرفته است و درباره فرایند کدگذاری معنا برای لفظ، ماهیت معنا، ساختار وجودی معنا، ارتباط لفظ با معنا و نیز فرایند کدگشایی به اظهار نظر می‌پردازد. در وضع گرایی با نگاهی اتمی به معنا، مفاد جملات برحسب معنای واژگان تشکیل دهنده و نحوه چیدمان آن‌ها در جمله تعیین می‌شود. هر واژه بر یک یا چند معنای ثابت و متعین؛ یعنی همان صور ذهنی دلالت می‌کند و این دلالت نیز فرایندی اعتباری است که از مجرای نمایه‌گری صورت می‌پذیرد. در این نوشتار پس از تبیین تاریخچه شکل‌گیری این نظریه، با روشی توصیفی تحلیلی، ضمن تبیین مؤلفه‌های مذکور، اشکالات وارد بر آن‌ها تبیین می‌شود. براین بررسی‌ها نشان می‌دهد که این نظریه با نقدهایی همچون التزام به ایدئالیسم زبان‌شناختی، بشری‌دانستن فرایند وضع، فروکاست معنا به ساحت مفهومی، باز نمودگرایی و واژه‌گرایی روبه‌روست. این نظریه نیز از نوعی رویکرد متن‌محور در حوزه تفسیر دفاع می‌کند که با رسالت کشف مراد الهی هم‌ساز نیست. نویسنده با بررسی و نقد این نظریه، از بافت‌گرایی دفاع می‌کند.

واژگان کلیدی: وضع گرایی، باز نمودگرایی، معنا، بافت‌گرایی، تفسیر قرآن.

مقدمه

زبان جالب‌ترین ابتکار بشریت است (Harley, 5) و معنا روشن‌ترین ویژگی آن. این جالب‌ترین و آن روشن‌ترین، گاه چنان بدیهی می‌نمایاند که هرگونه بحث درباره آن بیهوده می‌شود. اما همین به‌ظاهر بدیهی در صورت مواجهه با پرسش‌های هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه، بسیار بغرنج می‌شود و انبوهی از پاسخ‌ها را در پی می‌آورد. این پاسخ‌ها، گاه متأثر از مبانی متضاد درباره عینیت معنایی، ساختارمندی زبان و... و گاه نیز صرفاً به‌دلیل چرخش‌های جهت‌یافته علوم شکل می‌گیرد.^۱

مسئله زبان و معنا در اندیشه اصولی‌ها از یک سو با مبنای عینیت‌گرایی گره خورده است و یک اصولی دغدغه قرارگرفتن در مسیر کشف واقعیت حکم شرعی را دارد و از سویی دیگر، اصولی‌ها وظیفه خود را دریافت حجت بر فهم از احکام شرعی می‌دانند. ایشان پاسخ معمای زبان و معنا را در التزام به نظریه وضع می‌یابند؛ چه آنکه به باور ایشان این نظریه، واقعیت ارتباط لفظ با معنا و فرایند کدگذاری و کدگشایی را به تصویر می‌کشد. مطابق این نظریه، عینیت از طریق التزام به وجود معنای موضوع‌له ثابت و ارتباطی تعریف‌شده میان مستعمل‌فیه با موضوع‌له حاصل می‌شود. اصولی‌ها علی‌رغم اختلاف نظرهایی که در تبیین ارتباط مقام وضع با مقام استعمال دارند، از مجرای التزام به هسته معنایی ثابت به تبیین نظریه خود می‌پردازند و به این منظور سلسله‌ای از مقولات را بیان داشته‌اند که مؤلفه‌های نظریه وضع به شمار می‌روند و عبارت‌اند از: «نظام ثلاثی: دال، مدلول و دلالت (مجاهد، ۵)، اعتباری بودن دلالت (همان، ۲)، انحلال معنای ترکیبی به معنای واژگانی،^۲ تبعیت دلالت واژگانی از وضع (ابوالمجد، ۶۱)، تقدم مقام وضع بر استعمال^۳ و تبعیت مستعمل‌فیه از موضوع‌له» (اصفهانی، بحوث، ۱۰۶/۱).

به‌باور اصولیان، برای رسیدن به معنای جمله آگاهی از معنای موضوع‌له الفاظ لازم است و شناخت گونه‌های استعمال مادامی که به شناسایی معنای حقیقی (موضوع‌له) نینجامد، بی‌فایده است (اصفهانی، الفصول، ۴۱). به این ترتیب، نظریه وضع در قالب نظریه‌ای معنایی و برای تضمین عینیت فهم در علم اصول مطرح می‌شود و حجیت آن نیز مستفاد از واقع‌نمایی آن است. این نظریه زیربنای تفکر اصولی را

۱. نمونه اختلافات مبنایی را می‌توان در میان مکاتب زبان‌شناسی یافت؛ برای مثال، صورت‌گرایی (formalism) زبان را در سطح توانش مطرح می‌سازد و آن را فراتر از دیگر اعمال شناختی انسان می‌داند (Golumbia, 46) و در مقابل نقش‌گرایی (functionalism) با این ایده مخالف است. خروجی این نظریه در التزام با عدم التزام به بافت به‌عنوان علت فیاض معنا ظاهر می‌شود، چنان‌که نقش‌گرایان معتقدند آنچه زبان و ساختار و معنای آن را شکل می‌دهد، نقش‌هایی است که زبان بسته به محیط اجتماعی، زیستی و روانی خود ایفا می‌کند (Janssen, 14). از منظر دیگر، روان‌شناس زبان را یکی از رفتارهای ذهنی تلقی می‌کند؛ زیرا در پی واکاوی رفتارهای ذهن بر پایه الگوی محرک و پاسخ است. حال آنکه جامعه‌شناس، زبان را رفتار ذهن در موقعیت‌های اجتماعی تفسیر می‌کند؛ زیرا وی در جستجوی نحوه ابراز روابط مختلف اجتماعی توسط زبان است (Gee, 1).

۲. این دیدگاه را می‌توان از نظریه عدم‌وضع به ازای مرکبات استفاده کرد: (آخوند خراسانی، ۱۸). البته در این خصوص مرکبات وضع جداگانه‌ای داشته باشند، اختلاف نظر است (امیرپادشاه، ۱۳/۲).

۳. برخی از محققان با اشاره به موارد استعمال به انگیزه وضع، قاعده مذکور را به لزوم عدم تأخر استعمال از وضع اصلاح کرده‌اند (خونی، محاضرات، ۱۳۰/۱).

تشکیل می‌دهد و عمده مطالعات مربوط به مباحث الفاظ، با پیش فرض گرفتن آن شکل می‌گیرد. برخی باورمندان به این نظریه می‌نگارند: می‌توان با بازتعریف نظریه وضع، آن را در خدمت عملیات استنباط قرار داد (میرباقری، ۵۵ تا ۵۶)، اما به‌باور ما نظریه وضع با چالش‌های بسیاری مواجه است و علی‌رغم نیاز به بازخوانی مبانی این نظریه، مطالعه‌ای در این زمینه صورت نپذیرفته است. این نظریه که موطن آن اصالتاً در علم اصول است، خود را در مقابل بافت‌گرایی (contextualism)^۱ می‌یابد و با التزام به اعتباری بودن دلالت در زمره نظریات بازنمودگرا (representational)^۲ قرار می‌گیرد. این نظریه به سبب لحاظ معنا به مثابه فعالیت آزاد ذهن، در زمره رویکردهای ایده‌آلیستی زبان‌شناختی^۳ قرار می‌گیرد و نظریه‌ای مفهوم‌گرا (conceptualism)^۴ قلمداد می‌شود.

۱. پیشینه وضع‌گرایی

مطابق متون اصولی کهن، وضع‌گرایی در بستر تفکر اعتزالی بالیده است و پیشینه آن به اوایل قرن چهارم می‌رسد. این دیدگاه در ذیل بحث از حقیقت و مجاز مطرح شد. نظام‌الدین شاشی (۳۴۴ق) می‌گوید: هر لفظی که واضع لغت آن را به‌ازای شئی قرار داده باشد، در آن شئی حقیقت است (۴۲). وی این نظریه را از استادش، ابوالحسن کرخی (۲۶۰ تا ۳۴۰ق) از سران معتزله گرفته است؛ چه آنکه جصاص (۳۰۵ تا ۳۷۰ق) نیز پس از طرح مسئله وضع به دیدگاه کرخی در باب حقیقت و مجاز اشاره می‌کند (جصاص، ۴۶/۱ و ۳۵۹ تا ۳۶۱). البته ابن تیمیه معتقد است که نظریه وضع‌گرایی از ابوهاشم جیانی (۳۲۱ق) و در رد ابوالحسن اشعری بر جای مانده است؛ زیرا اشعری مبدأ زبان را توقیفی می‌دانست و آن را به الهام الهی می‌پنداشت و ابوهاشم آن را اصطلاحی (به وضع بشری) می‌دانست (مجموع الفتاوی، ۹۱/۷). در صورت پذیرش این نظریه می‌توان به ریشه طرح آن توسط شریف مرتضی (علم‌الهدی، ۹/۱) نیز پی برد. البته نظریه وضع تا آن زمان، مراحل آغازین خود را پشت سر می‌گذارد و معتزلیان در عین التزام به وجود معانی موضوع‌له برای هر لفظی، به نوعی استقلال نسبی برای معنای مستعمل‌فیه قائل بودند. آن‌ها مجاز را نوعی سربچی از معنای موضوع‌له می‌دانستند (شاشی، ۴۲) و آن را به سبب صحت سلب به‌عنوان معنای عرضی لفظ قلمداد می‌کردند (جصاص، ۳۶۱/۱) و در اینکه مجاز همواره مسبوق به وضع است و نقش وضع، آماده‌سازی لفظ برای اراده معنای مجازی است، اختلافی نداشته‌اند (زرکشی، ۱۰۳ تا ۱۰۲/۳).

۱. بافت‌گرایی نظریه‌ای معنایی است که بر نقش آفرینی بافت در فرایندهای تولید و فهم معنا تکیه دارد.

۲. مطابق این رویکرد، لفظ نماینده معناست که بر مبنای قرارداد اجتماعی به جای معنا به کار رفته است. در مقابل این نظریه، ابزارگرایی (instrumentalism) قرار می‌گیرد که مطابق با آن، لفظ نماینده معنا نیست، بلکه شکلی از معناست (Keller, 25).

۳. مطابق این نظریه، معنا همان ایده‌ای (مفاهیم، تصورات، اندیشه‌ها، عقاید) (Lycan, 66) است که در ذهن انسان ساخته می‌شود (Gracia, 16; Hunt, 58).

۴. مطابق این نظریه، معنای یک واژه یا تعبیر، همان مفهومی است که همراه با لفظ در ذهن گوینده و شنونده حاضر می‌شود (Lyons, 112).

برای تبیین ارتباط مقام وضع با مقام استعمال نیز چهارچوب‌هایی ارائه کرده‌اند که با عنوان علاقه‌های مجاز شناخته می‌شود (ابن‌قدمه، ۴۹۹/۱). این رویه با ظهور سکاکی (۵۵۵ تا ۶۲۶) دستخوش تحولاتی شد. وی در خصوص استعاره بر این باور بود که لفظ در معنای مجازی به‌عنوان معنای موضوع‌له ادعائی خود استعمال می‌شود (سکاکی، ۱۵۷). این بدان معناست که معنای مجازی نیز به‌نوعی از نظام وضع تبعیت می‌کند. این تغییر نگاه با ظهور ابوالمجد (۱۳۶۲ق) تکامل یافت و مطابق آن، معنای مجازی چیزی جز مصداق ادعایی معنای حقیقی نیست. اساساً مجاز از سنخ معنا نیست، بلکه نوعی تصرف در حوزه مصادیق معنای موضوع‌له است و لفظ همواره در معنای موضوع‌له خود استعمال می‌شود (ابوالمجد، ۱۰۳ تا ۱۰۸). این دیدگاه مورد استقبال بسیاری قرار گرفت، با این تفاوت که از استعاره به همه اقسام مجاز توسعه یافت (بروجردی، ۲۸ تا ۲۹؛ خمینی، ۱۰۴ تا ۱۰۵؛ فاضل لنکرانی، ۱/۵۳۰ تا ۵۳۱؛ مجتهد تبریزی، ۱۱). مطابق این قرائت آنچه تا قبل به‌عنوان نوعی تخطی ضابطه‌مند از قانون، وضع تلقی می‌شد، به‌تدریج در نظریه وضع هضم می‌شود و قرائن کلام که تا پیش از این در تشخیص معنای مقصود ایفای نقش می‌کردند، تنها به‌کار تعیین مصادیق معنای موضوع‌له (معنای مقصود) می‌آیند.

در مقابل رویکرد حداکثری پیش‌گفته، نظریات دیگری نیز به چشم می‌خورد که تبیینی میانه‌رو از نظریه وضع ارائه می‌دهند. البته اگر به‌دنبال رقیبی جدی برای این نظریه می‌گردیم می‌بایست استعمال‌گرایی سلفی و بافت‌گرایی غربی را مثال آورد. ابن‌تیمیه (۷۲۸ق) طراح نظریه استعمال‌گرایی است که در رد نظریه وضع می‌نویسد: هرکس ادعا کند وضع متقدم بر استعمال است، ادعایی کرده که به حقیقت آن آگاه نیست و آنچه بی‌تردید برای ما معلوم است، تنها استعمال است (مجموع الفتاوی، ۹۶/۷).

وی برای توضیح نظریه خود از فرایند زبان‌آموزی کودک استفاده می‌کند؛ مثالی که در آثار بافت‌گرایان پراگماتیست نیز به چشم می‌خورد و در تبیین سازوکار دلالت‌گری زبان بر معنا همسان است. کودک در خلال آشنایی با اطرافیان خود و آموزش سنت‌ها و رسومات، با زبان نیز آشنا می‌شود. کودکان هیچ‌گاه با واژگان جداافتاده از استعمال روبه‌رو نمی‌شوند. روند زبان‌آموزی کودک از رهیافت گفت‌وگوست و آن‌ها از این طریق با زبان آشنا می‌شوند. این بدان معناست که استعمال، ظرفیت ارائه بسته کاملی از معنا را دارد و می‌توان از رهیافت مراجعه به قرائن استعمال، به شناخت کامل مقصود گوینده دست یافت. مجموعه دیدگاه‌های ابن‌تیمیه را می‌توان در مقولاتی همچون تبعیت دلالت از استعمال (ابن‌تیمیه، بیان تلبیس الجهمیه، ۳۹۳/۸)، اطلاق کلمه بر لفظ در ظرف استعمال نه خارج از آن (همو، مجموع الفتاوی، ۱۰۱/۷)، معنابخشی لفظ در ظرف تقید (همان، ۹۸ و ۱۰۲) و شکل‌گیری تبادر در بستر کاربردهای زبان (همان، ۱۰۵) شمارش کرد. البته ابن‌تیمیه این نظریه را به هدف تقریر دیدگاه ظاهرگرایانه خود طرح کرده است و در واقع در پی انکار وقوع مجاز در قرآن است (همان، ۱۰۷ تا ۱۰۹).

۲. چالش‌های نظریه وضع‌گرایی

نظریه وضع‌گرایی به دو نظر پاسخی ساده و روشن به پرسش‌های مختلفی چون از نحوه پیدایش زبان، ماهیت معنا، نحوه انتقال ذهن از لفظ به معنا و حقیقت دلالت می‌دهد. اما این نظریه تا چه میزان از دقت‌های زبان‌شناختی بهره‌مند است؟

۲.۱. جنب‌داری از ایده‌آلیسم زبان‌شناختی

قرن هفدهم و هجدهم شاهد ظهور نظریه‌ای در باب معنا بود که در میان فلاسفه امپریست (Empiricist) رواج داشت (Lowe, 397) و تا پس از قرن بیستم استمرار یافت (Maienborn, 2627). مطابق این نظریه که به نظریه ایده‌ای معنا (ideational theory) معروف شد، معنا همان ایده‌ای (مفاهیم، تصورات، اندیشه‌ها، عقاید) (Lycan, 66) است که در ذهن انسان ساخته می‌شود (Gracia, 16؛ Hunt, 58). یک واژه تنها زمانی در زبانی مشخص به کار می‌رود که گوینده ایده خود را با آن انتقال دهد و این واژه تنها زمانی معنا دارد که با ایده‌ای پیوند خورده باشد (Keller, 44). اساساً، زبان سیستم دربردارنده راه‌های مختلف برای بیان ایده‌های ذهنی است (Davis, 554, 2002). در این اصطلاح، مراد از برساختگی معنا تلقی آن به مثابه چیزی است که سوژه (آگاهی ارادی) به آن ملتفت می‌شود و درباره آن می‌اندیشد.

مطابق تفاسیر رئالیستی، معنا متعلق آگاهی قرار نمی‌گیرد و ما آنچه در ذهن خود می‌یابیم یا جلوه‌ای است از جمال مثالی معنا یا چیزی است که فراتر از چهارچوب آگاهی ارادی در ذهن رخ می‌دهد. ایده‌آلیست‌های زبان‌شناختی ممکن است در نگاه معرفت‌شناختی، ایده‌آلیست (عینیت‌گریز) یا رئالیست (عینیت‌گرا) باشند؛ برای مثال هرمنوتیست‌های فلسفی، رئالیست‌های زبان‌شناختی و ایده‌آلیست‌های معرفت‌شناختی هستند و وضع‌گرایان، ایده‌آلیست‌های زبان‌شناسی و رئالیست‌های معرفت‌شناختی هستند. در مجموع، مطابق رئالیسم زبان‌شناختی، ذهن، صیاد ماهی معنا از آبگیر جهان خارج (عالم مُثُل افلاطونی/جهان سوم فرگه‌ای/ساختار آگاهی هیدگری/ساختار زبان سوسوری و...) است.

آیا وضع‌گرایی در زمره نظریات ایده‌آلیستی محسوب می‌شود؟ آنچه در تحلیل نظریه وضع‌گرایی می‌بایست دقت شود، نوع نگاه وضع‌گرایان به سنخ وجود نفس‌الامری معناست. آیا اصولی‌ها آن‌گونه که فلاسفه به هنگام تحلیل علم حصولی تصویری، از ماهیت به مثابه هویتی نفس‌الامری مستقل از جهان خارج و ذهن یاد می‌کنند، نفس‌الامر را به مثابه یک جهان سوم (مستقل از جهان خارج و ذهن) تلقی می‌کنند که کائنات آن جهان، گاه تشخص خارجی می‌یابد و گاه تشخص ذهنی؟ اصولی‌ها هیچ‌گاه به این مسئله به صورت مستقل توجه نکرده‌اند. اساساً در تفکر شرقی چیزی به نام ثنویت ذهن و عین مطرح نیست و میان آنچه در دنیای ذهن و جهان خارج می‌گذرد، رابطه مرآتیت و عینیت برقرار است و البته همین دیدگاه

در برخی کتب اصولی هم به چشم می‌خورد (انصاری، ۹۸). با این حال، آیا می‌توان اصولیان را در زمره طرفداران اندیشیدن ذهن درباره معنا به شمار آورد؟ از مطالعه تصویری که اصولی‌ها از ماهیت وضع و دلالت ارائه می‌دهند، می‌توان این نظریه را نتیجه گرفت: اولاً، معتقد به لزوم تصور معنا در مقام وضع هستند (مظفر، ۱۰/۱؛ میرباقری، ۵۷) و ثانیاً، مدلولیت معنا را تنها در ظرف تصور، ممکن می‌دانند و تصور ذهنی معنا را مقوم استعمال می‌دانند (مظفر، ۱۸۱/۱) و دلالت را نیز چیزی جز حضور معنا در ذهن نمی‌دانند (خوئی، اجود التقریرات، ۳۱/۱). صریح‌تر از همه، گاه از معنا با تعبیر وجودات بنائیه یاد می‌کنند (گلپایگانی، ۲۱/۱). وانگهی در تعریفی که برای وجود ذهنی معنا آمده است، آن را به معنای لحاظ و تصور ذهنی معنا تعریف کرده‌اند (جزایری، ۲۴۷/۱) که خود مؤید مدعاست. نکته دیگر آنکه وضع‌گرایان لااقل در اسامی عام، در زمره مفهوم‌گرایان به شمار می‌روند و تنها گروه اندکی از آن‌ها موضوع‌له همه الفاظ را وجودات خارجی می‌دانند (ایوانکی، ۷۳) و این بدان معناست که معنا چیزی است که آگاهی به هنگام وضع متوجه آن می‌شود و درباره‌اش تأمل می‌کند. البته بسیاری از وضع‌گرایان، ذهنیت را قید معنا نمی‌دانند و معنا را مفهوم غیرمقید به خارجیت یا ذهنیت می‌دانند (اصفهانی، بحث، ۲۰/۱؛ فاضل اردکانی، ۱۷۱؛ رشتی، ۱۸۳) و برخی نیز از تعلق لفظ به طبیعت معنا سخن می‌گویند (اصفهانی، نه‌ایة الدرایة، ۳۷۲/۱). اما وجود نفس الامر معنا صرفاً به نحوه لحاظ معنا باز می‌گردد و بر اساس آن، معنا وجودی ذهنی دارد و آگاهی آن را آزادانه اندیشه می‌کند؛ اما معنا هیچ‌گاه مقید به ذهنیت نمی‌گردد. به این ترتیب، نمایه‌گری مفهوم و حیثیت حکایی آن از جهان خارج، مصحح اطلاق الفاظ بر واقعیت‌های جهان خارج است (جزایری، ۲۴۷/۱). بی‌آنکه به نظریه ارجاعی که معنا را همان محکی خارجی می‌داند، منتهی شود یا مستلزم افتراض وجود معنا در جهان سوم باشد.

بر ایده‌آلیسم وضع‌گرایانه چند اشکال وارد می‌شود: ا. فیلسوفان سینوی و صدرایی بر آن باورند که طبیعت در ضمن افراد محقق می‌شود و نسبت آن با افراد، نسبت آباء به ابناء است (صدرالدین شیرازی، ۸/۲)؛ یعنی طبیعت به تعدد افراد، متعدد می‌شود و وجود منحاز و مستقلی از افراد خود ندارد. به این ترتیب، باید پرسید مراد از طبیعت مطلقه در اصطلاح وضع‌گرایان چیست؟ اگر منظور طبیعتی مستقل از تشخیصات ذهنی یا خارجی است که چنین چیزی وجود ندارد و اگر منظور یکی از تشخیصات ذهنی است که به صورت لابلشراط راجع به ذهنیت لحاظ می‌شود، در این صورت متقوم به تشخیص‌یافتگی ذهنی خود است و معنای هر واژه برای هر شخص، همان طبیعتی است که در زمان استعمال واژه در ذهن آن شخص محقق شده است و این همان نظریه ایده‌گرایی غربی است که با عینیت‌گرایی تنافی دارد. وانگهی اگر قرار بر لابلشروطیت باشد، پس چرا موضوع‌له را فرد خارجی لابلشراط خارجیت ندانیم؟ و اگر گفته شود که فرد خارجی در خصوص اشخاص مختلف متفاوت است، پاسخ می‌دهیم که فرد ذهنی نیز متفاوت خواهد بود.

ب. بر فرض که منظور اصولیان از طبیعت مطلقه، صورت‌های ذهنیه کلیه‌ای باشد که ذهن ما با الغای خصوصیات از افراد طبیعت خارجی و ذهنی در نزد خود ذخیره می‌کند و افراد طبیعت را با آن می‌شناسد و برای هر یک از این صورت‌ها نیز نامی برگزیده است (همان)، پس ذهن با ملاحظه افراد متحدالشکل، به مقوله‌بندی و طبقه‌بندی آن‌ها روی می‌آورد و برای هر مقوله از نامی خاص استفاده می‌کند و ساختار جهان خارج، برگرفته از طبقه‌بندی‌هایی است که ذهن ما آن‌ها را صرفاً به سبب شباهت‌های صوری اشیا سامان داده است. این نظریه از مفهوم‌گرایی (conceptualism) حمایت می‌کند و کلیات را پدیده‌هایی صرفاً ذهنی می‌داند. مفهوم‌گرایی فارغ از نقدهایی که به همراه دارد (Lyons, 113)، به عینیت‌گرایی می‌انجامد؛ زیرا در این صورت هیچ تضمین معتبری بر عینیت ذهنیات با ساختار جهان خارج وجود ندارد، پس هیچ تضمینی نیز برای بین‌الذهانیت مقولات ذهنی یافت نخواهد شد.

ج. فرض وضع‌گرایان بر آن است که معنا در فرایند تعلیق تشخیصات و قیود خارجی و ذهنی به وجود می‌آید و این زمانی است که ذهن به تجزیه و تحلیل داده‌های خارجی روی آورد و معنا را تولید کند؛ حال آنکه معنا اساساً محصول تولیدی ذهن نیست. ما معنا را تولید نمی‌کنیم، بلکه معنا برای ما اتفاق می‌افتد؛ از این روست که نمی‌توان از واژه گربه، معنای موش را دریافت کرد. معنای گربه همان ساختار آگاهی ما از واژه گربه است؛ درست بسان ماهیت یک شیء که ساختار و حدود وجودی یک شیء است.

د. آیا تصویرهای ذهنی شامل حالات و کیفیات روانی (وجوداتی که موطن آن‌ها نه ذهن، بلکه روان است) نیز می‌شود؟ اگر ما می‌توانیم بر احساس بالفعل خود از گرسنگی، عشق و... نام بگذاریم و آن نام‌ها را بر احساسات خود به کار ببریم، پس نام‌ها بر چیزی جز مفاهیم دلالت می‌کنند. آیا به هنگام اطلاق لفظ گرسنگی، بر احساس خود یا کوه بر تصویر ذهنی مشخص خود با دو چیز مواجه هستیم: احساس و مفهومی که در ذهن ما از احساس فوق پدید می‌آید؟ مسلماً چنین نیست.

ه. آیا به هنگام شنیدن واژه کوه به چیزی متفاوت از لفظ کوه منتقل می‌شویم؟ یا همان احساس یا صورتی که با مشاهده مصداق کوه اتفاق می‌افتد، با شنیدن لفظ کوه نیز به وجود می‌آید؟ به نظر می‌رسد وجود ملفوظی یا مکتوب کوه به همان صورت برای ما آشناست که وجود خارجی یا وجود صوری آن.

بنابراین، هم تلقی معنا به مثابه طبیعت مطلقه نادرست است و هم تلقی معنا به مثابه صور کلیه ذهنیه. در هر دو تلقی، معنا به عنوان محصول فعالیت آزاد ذهن و لفظ نیز چیزی بیگانه از معنا قلمداد می‌شود که بر آن وصله شده است. حال آنکه معنا، قالب و نحوه وجودی لفظ است. واژه کوه به همان شکل برای ما آشناست که وجود خارجی کوه یا تصویر نقاشی شده آن. کوه همان طور که تجلی خارجی می‌یابد، در ذهن من نیز در قالب تصویری یا تصور صوتی یا تصور کتبی، تجلی می‌یابد و از این نظر هیچ تفاوتی میان این سه فرد وجود ندارد. پس وجود ملفوظی (یا آنچه با نام معنا می‌شناسیم)، فردی از افراد طبیعت است که

ظرف تحقق آن در ذهن است، بی‌آنکه ذهن در شکل دادن به آن نقشی داشته باشد و آگاهی به همان شکل که به وجود خارجی کوه تعلق می‌گیرد و با آن قالب می‌خورد، به وجود ملفوظی آن نیز تعلق می‌گیرد و بدان وسیله قالب می‌خورد. به بیان دیگر، معنا قالب آگاهی ملفوظی ماست. پس نوعی رئالیسم زبان‌شناختی شکل می‌گیرد که مطابق آن، معنا قالب و ساختار آگاهی ما خواهد بود، بی‌آنکه محصول ذهنیت‌پردازی‌های هر یک از ما شود؛ از این‌رو مفهوم دقیقاً مانند ماهیت است که هیچ واقعیتی فراسوی ساختار آگاهی یا ساختار زبان ندارد. در واقع همان‌گونه که ماهیت، حد وجودی شیء است و زیادت ماهیت بر وجود، تنها در ذهن به وقوع می‌پیوندد (میرداماد، ۵۰۴)، ذهن نیز برای حدود شناخت خود یا حدود شبکه‌به‌هم‌تنیده زبان، وجودی مستقل در نظر می‌گیرد و نام آن را مفهوم می‌گذارد. شاید مناسب باشد رئالیست‌های معنایی را به دلیل اصالت‌بخشی به فراذهن، اصالة‌الوجودی‌های زبانی نام نهاد.

۲.۲. التزام به دوئالیسم هسته‌گرا

یکی از مؤلفه‌های نظریه سنتی درباره مفهوم، التزام به وجود هسته مفهومی ثابت است. هسته‌گرایی به تفکیک هسته ثابت از تداعیات سیال مفهومی باور دارد. این نظریه بر آن است که هر واژه‌ای، از مفهومی ثابت و یک سری مفاهیم عارضی/حاشیه‌ای (Marginal/incidental) برخوردار است (Melrose, 4) و همین امر، عینیت‌پذیری معنا را تضمین می‌کند؛ برای مثال، هرش با تمایزگذاردن میان معنای فی‌نفسه/لغوی (verbal meaning) و لغیره/معنا برای (significance) (Nagao, 162) در زمره معناسناسانی قرار می‌گیرد که عینیت را از رهیافت التزام به هسته ثابت معنایی جستجو می‌کند. برخی نیز از تقسیم ثلاثی اصلی (denotatum)، ضمنی (connotatum) و شارحه (annotatum) استفاده می‌کنند (Sebeok, 9)، اما معنای اصلی چیست؟

معنای اصلی را با عناوینی چون معنای تحت‌اللفظی (litteral)، روشن و همه‌فهم نیز معرفی می‌کنند (Chandler, 140) و گاه از آن با تعبیری چون مفهومی (conceptual)، شناختی (cognitive)، و گزاره‌ای (propositional) یاد می‌کنند (Armstrong 70). مطابق برخی تعاریف، معنای اصلی آن چیزی (object) است که لفظ در وهله اول و بدون لحاظ متغیرهای فرهنگی بر آن دلالت می‌کند (Cobley, 205) و می‌تواند به صورت نسبتاً دقیقی مشخص شود و سرانجام اینکه مورد موافقت همه کاربران قرار می‌گیرد (Armstrong, 70-71). معنای اصلی در بردارنده مؤلفه‌هایی است که پیوسته در کاربردهای واژه انتقال می‌یابد و به نام معنای مقوله‌ای (categorical) معروف است (Langendonck, 79).

وضع‌گرایان با التزام به موضوع‌له ثابت، در زمره حامیان هسته‌گرایی به شمار می‌آیند، به خصوص در ادوار اخیر که به انکار دلالت مجازی لفظ پرداخته‌اند. عرف‌گرایان معتزلی، بر تبعیت مستعمل‌فیه از

موضوع‌له ملتزم هستند (اصفهانی، بحوث، ۱۰۶/۱). به باور آن‌ها برای رسیدن به معنای جمله آگاهی از معنای موضوع‌له لازم است و شناخت گونه‌های استعمال مادامی که به شناسایی معنای حقیقی (موضوع‌له) نینجامد، بی‌فایده است (اصفهانی، الفصول، ۴۱). به این ترتیب، وضع‌گرایی فاصله میان زبان (lango) و گفتار (parole) را به نفع زبان بر می‌دارد، حال آنکه بافت‌گرایی فاصله زبان و گفتار را به نفع گفتار برداشته است.

هسته‌گرایی، عینیت‌پذیری را بر مبنای تعهد و التزام کاربران بر مفاهیم هسته‌ای (معنای موضوع‌له) تضمین می‌کند و این یعنی آنکه نوعی همسانی میان موضوع‌له و مستعمل‌فیه به چشم می‌خورد. حال آنکه جوهره زبان چیزی جز استعمال آن در بافتی مشخص نیست. چنان‌که ویتگنشتاین متذکر می‌شود، نام‌گذاری (naming) به هیچ وجه عملی زبانی به شمار نمی‌آید. ما با تسمیه چیزها، تنها چیزی را بر صفحه شطرنج گذارده‌ایم که شایسته نام مهره شطرنج نیز نیست، نه تا زمانی که وارد بازی شده باشیم (Pietarinen, 3).

به باور ویتگنشتاین میان آنچه در بدو امر به ذهن‌خطور می‌کند و کاربردهایی که واژه پیدا می‌کند نیز فاصله است (مک‌گین، ۱۲۲). البته نقد تعریفی که ویتگنشتاین از کاربرد دارد، جایی دیگر می‌طلبد؛ اما تردیدی نیست که نام‌گذاری تبادرات ذهنی به معنا ناشی از نوعی خطای راهبردی در تعیین خاستگاه و ماهیت معناست؛ زیرا آنچه به‌عنوان معنای متبادر شناخته می‌شود، محصول کاربردهایی است که یک واحد معنایی در بافت‌های متنوع پیشین، کسب و به‌عنوان سنتی زبانی حمل می‌کند. زبان در عین بهره‌مندی از نوعی حیات شورانگیز راکد نمی‌ماند و با تحول فرهنگ تغییر می‌پذیرد، بلکه خود عامل تحول فرهنگی می‌شود. آنچه سبب تحول زبان می‌شود، تجارب جدیدی است که زبان در خلال کاربردهای اجتماعی خود کسب می‌کند؛ مانند هنرپیشه‌ای که از بازی خود تأثیر می‌پذیرد و امکان‌های مختلف خویش را کشف می‌کند و به فعلیت می‌رساند. هسته‌گرایی از نهاد افکار انتزاعی، ثانوی و مسامحه‌آمیز ما بیرون می‌تراود و راهزن مکاشفه بی‌واسطه پدیدارزبانی می‌شود. مجموعه نقدهایمان بر هسته‌گرایی به شرح زیر است:

۱. هسته معنایی نمی‌تواند تمامی شرایط لازم و کافی معنایی را در بر داشته باشد؛ برای مثال، ممکن است ما هیچ‌گاه به تفاوت میان درخت راش و نارون آگاه نشویم. در چنین حالتی مشارالیه‌ها متفاوت است؛ اما مفهوم آن دو مشترک است و این بدان معناست که معنای مفهومی دربردارنده تنها بخشی از مؤلفه‌های تمایزبخش معنایی است (Johnstone, 156). ممکن است بگوییم که در این صورت درباره چیزی سخن می‌گوییم که آن را نمی‌دانیم (Ibid, 153)، لیکن در چنین حالتی آنچه مورد فهم مشترک قرار می‌گیرد، بی‌تردید از رهیافت ارجاع به مصداق دست می‌آید. پس چرا نتوانیم به جای مفهوم که همواره در بستر دانش نسبی کاربران می‌غلطد، مصداق را جایگزین کنیم. هریک از ما ممکن است مفاهیم مختلفی را

در ذهن داشته باشیم، لیکن با آن مفاهیم، مصادیق مشخصی را اراده می‌کنیم. فردی کوررنگ به سبب دریافت‌های ذهنی ناقص خود از رنگ‌ها، صورت مفهومی متفاوتی از آن‌ها در نزد خود دارد، اما به‌هنگام استعمال واژگان مربوط به رنگ‌ها، واژه قرمز را به همان مصادیقی ارجاع می‌دهد که فردی بینا ارجاع داده است (Anisfeld, 102). از سوی دیگر، ساحت ارجاعی آنگاه شکل می‌گیرد که در بردارنده مؤلفه‌های ارجاعی (indexical component) باشد؛ یعنی مؤلفه‌هایی که در ارتباط با بافت شکل می‌پذیرد (Johnstone, 152)؛ پس در پیوند با بافت است که معنا شکل می‌گیرد.

ب. اگر آن‌گونه که لوریا (Luria) معتقد است، دانش مفهومی را شناخت مؤلفه‌های لازم برای تخصیص واژگان به مصادیق خارجی بدانیم (Anisfeld, 102)، از آنجاکه دانش ارجاعی همواره به‌گونه‌ای خاص شکل می‌گیرد، مؤلفه‌های مفهومی را نیز می‌بایست متغیر تلقی کنیم؛ برای مثال، دانش ارجاعی مالک سگ از حیوان خود احتمالاً با محوریت دم‌تکان‌دادن و حرکات کنجکاوانه این حیوان شکل می‌گیرد، اما دانش ارجاعی یک دزد از سگ، با محوریت دندان‌ها و صدای پارس آن حیوان آغاز می‌شود. پس وجود مقوله‌هایی مشترک میان مالک و دزد تنها پس از نگاه ثانوی ذهن در مفاهیم دریافتی خود و تعلیق ساختار تلفیقی آن مفاهیم شکل می‌گیرد. براین‌چنین نگاه ثانوی را نمی‌توان معنا نام گذاشت؛ زیرا در سطح زبانی شکل نمی‌گیرد.

ج. اشکال دیگر نظریه هسته‌گرایی در تمایز محسوسی است که میان مصادیق مفهومی واحد به چشم می‌خورد؛ برای مثال، همه ما مفهوم مشترکی از پرند در ذهن داریم، حال آن‌که این مفهوم را بر مصادیق مختلفی همچون شتر مرغ، مرغ مگس‌خوار، خفاش و پنگوئن اطلاق می‌کنیم و این مصادیق با مفهوم ذهنی مان فاصله زیادی دارد. پس تلقی ما از مؤلفه‌های مفهومی به‌عنوان مجموعه شرایط لازم و کافی ناصحیح است.

د. هسته‌گرایی مبتنی بر گسسته‌انگاری ساختار پدیداری جهان خارج است. آیا پدیدارها ساختاری گسسته دارند؛ یعنی هر پدیداری تنها نماینده خود است و نه چیز دیگر؟ یا آنکه حقایق هستی اعم از وضعیت‌ها، رویدادها، فعالیت‌ها و اشیا به‌شکل تلفیقی و در پیوند با یکدیگر پدیدار می‌شود؟ ممکن است بگوییم حقایق هستی به‌صورت تلفیقی به ورودی ذهن ما می‌رسد؛ اما ذهن ما از همان ابتدا با تعلیق ساختار تلفیقی آن‌ها به عمل تجرید دست می‌زند و هر چیز را نماینده تنها خود آن چیز ملحوظ می‌دارد و برای آن نامی ویژه انتخاب می‌کند. این صرفاً ادعاست که با واقعیت شناخت ما ناسازگار می‌نماید. ذهن به جای برش‌دادن اشیا و قطع کردن پیوندها، تنها آن‌ها را تا می‌زند و جهان خارج را به شکل مقولات در پیوند ملاحظه می‌کند. این نکته‌ای است که در رویکردهای ساختارگرا جایگاه ممتاز خود را پیدا می‌کند. در این رویکردها نشانه‌های بافتی به‌عنوان عناصر واجد معنا تلقی می‌شود و بر مجموعه مناسبات میان آن‌ها در

فرایند معنا بخشی تأکید می‌شود. این مناسبات در قالب تعامل چندسویه از ارجاع متقابل نشانه‌ها به یکدیگر شکل می‌گیرد. ما وقتی مفهومی از خواهر دریافت می‌کنیم که آن را در ارتباط با پدر، دختر، مادر و برادر بازخوانی کنیم (5. pettit). به این ترتیب واژه در قالب شبکه‌ای به هم پیوسته، معنای خود را تولید می‌کند^۱ و برای فهم آن باید با ساختار زبان و شبکه‌ی واژگانی درهم‌تنیده‌ی آن آشنا بود.

۵. چه چیزی هسته‌ی معنایی را از تداعیات آن جدا می‌کند؟^۲ لیچ (Leech) معانی ضمنی را دارای پایانی باز^۳ و شخصیتی متغیر می‌داند که با اندازه‌گیری و محدوده‌سنجی (معیارهای مشکک) تحلیل می‌کند (Saeed, 21). اما این دیدگاه نیز نادرست است؛ زیرا ما نمی‌دانیم چه مشخصه‌ی متواطی، رود را از جوی جدا می‌کند یا تپه باید تا چه اندازه بزرگ باشد تا بتوان به آن کوه گفت؟ مگر نه این است که همواره تفسیری مشکک از معنای واژگان عاطفی همچون عشق، نفرت، گرسنگی و... وجود دارد؟ وانگهی درباره‌ی برخی معانی ضمنی، درک مشترک و پیوسته‌ای وجود دارد. اینکه رُم پایتخت ایتالیا است به‌عنوان معنای اِبْکِتِیو (عینی) تلقی می‌شود و درعین حال معنای ضمنی به شمار می‌آید؛ از این روست که برخی معتقدند چنین معانی ضمنی، حوزه‌ی مشترک معانی مبتنی بر دانش گفتمانی و معانی مقوله‌ای (categorical meaning) (اصولی) است و می‌توان تفاوت میان آن‌ها با معنای اصلی را در نظر نیآورد (Langendonck, 82). چنان‌که چاندلر (Chandler) نیز بر این باور است: تمایز میان معنای اصلی و ضمنی فقط در عالم تئوری زیباست و در عمل نمی‌توان میان این دو معنا تمایز شفافی گذارد (Chandler, 141).

۲.۳. بشری دانستن فرایند وضع

تأکید بر نقش انسان در فرایند وضع و حتی استمرار دلالت لفظ بر معنا، از دیگر ویژگی‌های نظریه‌ی وضع‌گرایی است. البته وضع‌گرایان در این باره که شعاع تأثیرگذاری انسان تا چه مقداری است، اتفاق نظر ندارند؛ برای مثال، شهید صدر با محورگردانی بافت در فرایند پیدایش علقه‌ی وضعیه، تا حدودی به سنت بافت‌گرایی نزدیک می‌شود (صدر، ۸۱/۱). مطابق نظریه‌ی خدامحوری نیز خداوند لفظ را دارای صلاحیت برای افاده‌ی معنایی خاص می‌آفریند. مطابق برخی گزارش‌ها، ابوالحسن اشعری، ابن حزم، آمدی، ابن فورک و علامه حلی خداوند متعال را واضع مطلق الفاظ دانسته‌اند (شهید ثانی، ۸۱). البته درباره‌ی اختصاص یا

۱. اصطلاح تولید در این عبارت، متفاوت با آن چیزی است که در میان هرمنوتیست‌های فلسفی رواج دارد و قسم بازتولید است و البته منافاتی با این نظریه که معنا اتفاق می‌افتد نیز ندارد. تولیدی بودن معنا در نزد هرمنوتیست‌ها به معنای عینیت‌گرایی معنا و عدم امکان کشف معنای متکلم است (Gadamer, 296). تولید شدن معنا در اصطلاح مدنظر ما، ناظر به فرایندی است که معنا در خلال آن ساخته می‌شود. برخلاف دیدگاه هسته‌گرایی که از پیش ساخته بودن معنا سخن می‌گوید؛ معنا در فرایند ارجاع نشانه‌های زبانی به یکدیگر و در خلال عملیات استعمال و در متن بافت زبانی و برون‌زبانی ساخته می‌شود.

۱۰. تقسیم‌بندی معنا به هسته و تداعیات یا معانی ضمنیه در چهارچوب نظریه‌ی هسته‌گرایی شکل می‌گیرد که بر اساس آن، آنچه جزو هسته‌ی معنایی نیست و درعین حال از لفظ در بافت استعمال استفاده می‌شود، همان معنای متداعی یا ضمنی است.

۳. منظور از پایان باز آن است که معانی متداعی بسته به افق نگاه کاربران، تربیت خانوادگی، تحصیلات و... متفاوت می‌شود و همانند آگاهی ما از جهان، پایانی باز دارند (Márquez, 146).

فراشمولی این نظریه راجع به همه زبان (رشتی، ۵۱)، نحوه آگاه‌سازی انسان‌ها؛ چنان‌که اشاعره آن را به واسطه انبیای الهی دانسته‌اند (اصفهانی، الفصول الغرویه، ۲۳) و برخی نیز به خلق علم ضروری در انسان می‌دانند (مجاهد، ۲) و حتی میزان دخالت الهی در وضع اختلاف نظر است و پاره‌ای از نظریات (مانند نظریه هدایت‌شدن بشر به وضع لفظ مناسب با معنا (اصفهانی، بحوث، ۲۴/۱)، به نظریه بشری بودن وضع نزدیک می‌شوند.

وضع‌گرایی خصوصاً در سنت معتزلی متأثر از ابوهاشم جبائی، بر انسان‌محوری (اصطلاحی بودن وضع) تأکید دارد. این در حالی است که بافت‌گرایی بر بافت به‌عنوان علت فیاض برای معنا تأکید می‌کند (Leckie-Tarry, 17). بافت‌گرایان، مشابه تمایز میان کنش‌گر و محرک کنش را میان انسان به‌عنوان کنش‌گر زبانی و بافت به‌عنوان محرک کنش می‌گذارند (Blumer, 2). منظور از کنش‌گر، شخص یا جامعه‌ای است که کنشی به او منتسب می‌شود و منظور از محرک، مصدری است که با اعمال نفوذ، کنش خاصی را تحدید یا تعیین می‌کند. ما به‌عنوان کنش‌گر، کنش‌های خود را به‌گونه‌ای خاص شکل می‌دهیم. چه چیزی تعیین می‌کند چه زمانی، چه مکانی، در خطاب به چه کسی، پیرامون چه موضوعی، چگونه، چه الفاظی را تولید کنیم؟ پاسخ روشن است: بافت به‌عنوان مجموعه هنجارها و سنت‌های فرهنگ‌نهاد، بافت به‌عنوان موقعیت‌هایی که شتابان می‌آیند و واکنش‌های متناسبی را ایجاد می‌کنند و بافت به‌عنوان زیست‌جهان هریک از ما.

کودکان بدون آنکه از معنای واژه‌ها آگاه باشند، با اعتماد به حدس خود واژه‌های اولیه را می‌آموزند و سپس آموخته‌های خویش را در خدمت یادگیری واژه‌های ثانویه قرار می‌دهند. به این ترتیب، بافت به‌مثابه دانش کلان نشانه‌شناختی که در بطن خود، حاوی دانش اولیه و ثانویه زبانی نیز می‌شود، عمل می‌کند. واژه مامان را در نظر آورید. کودک این واژه را احتمالاً از رهیافت ارجاع‌های مکرر به نزدیک‌ترین شخص که کانون نوازش، گرما، لبخند و لذت‌بردن است، دریافت می‌دارد. وی که با صورت تأویلی ابژه خارجی مواجه می‌شود، نام مامان را بر معنایی تنیده با شرایط بافتی گسترده و متنوع قرار می‌دهد. وی سپس با واژه رفت در جمله مامان رفت، آشنا می‌شود و این دفعه «رفت» در همنشینی با مامان حامل احساس ناخوشایند محرومیت از محبت و نوازش خواهد بود. وی این صورت تأویل یافته از عمل خارجی را متأثر از دانش زبانی خود از واژه مامان شناخته است، لیکن این دانش زبانی به‌مثابه یکی از شرایط بافتی، به شکل‌گیری دانش زبانی «رفت» می‌انجامد و نقش نشانه‌ای بافتی برای تأویل عمل خارجی رفتن را برعهده دارد. آگاهی دستوری کودک از صورت ترکیبی مؤلف از نهاد و گزاره در جمله «مامان رفت» نیز دقیقاً تابع همان شرایط پیشین است؛ یعنی از رهیافت ارجاع به خارج به همان شکل و شمائل تأویل یافته‌اش به وجود می‌آید و دانش نحو بر پایه مجموعه‌ای از نشانه‌های بافتی که شامل دانش زبانی واژگانی نیز می‌شود، به

وجود می‌آید. پیوند دانش زبانی با بافت، محدود به این نیز نمی‌شود؛ بلکه این دانش در ساحت بینامتنی نیز به‌عنوان نشانه بافتی عمل می‌کند و در شکل‌گیری تأویل‌های متوالی و متغیری که بسته به اقتضاهای متنوع بافتی، پیوسته به وقوع می‌پیوندد، سهیم می‌شود. در واقع، بافت تنها متغیر موجود در اتقاق آزمایش است. کافی است تا زبان را در سطح آگاهی برآمده از تجربه زیسته تحلیل کنیم تا به این حقیقت واقف شویم که بافت نه تنها ابزار فهم معنا، بلکه ماهیت آگاهی زبانی ما را تشکیل می‌دهد و زبان با همه ویژگی‌های درونی‌اش و حتی ساختار نحوی آن برآمده از بافت است.

۲. ۴. فروکاست معنا به ساحت مفهومی

آسیب دیگر نظریه وضع‌گرایی را می‌توان در نگاه تقلیل‌گرایانه‌ای جست که درباره دامنه معنایی شکل می‌گیرد و برخی محققان آن را نوعی نگاه نازل به رسالت زبان تلقی می‌کنند (میرباقری، ۶۱). گرچه ایشان نیز در ادامه معنا را محصور در ساحت مفهومی انگاشته‌اند (همان، ۶۲). وضع‌گرایان از نظریه مفهومی معنا (conceptualism) پیروی می‌کنند (خوئی، اجود التقریرات، ۱۳/۱؛ مظفر، ۱۱/۱) تا جایی که برخی با فرض مذکور، در این باره که آیا لفظ بر معانی مراد دلالت می‌کند یا خیر اختلاف نظر کرده‌اند (مطابق این نظریه، معنای یک واژه یا تعبیر همان چیزی است که به‌هنگام اطلاق لفظ در ذهن گوینده و شنونده حاضر می‌شود (Lyons, 112).^۱ البته این نه بدان معناست که معنا را مقید به وجود ذهنی آن کنیم یا به دوگانگی مفهوم کلی و تشخیصات ذهنی آن ملتزم شویم. این نظریه با تقلیل‌بردن معنا به مفهوم، ساحت‌های ارجاعی (وجودات مستقر در جهان متافیزیکال^۲ نفس‌الامر) و کنشی را از قلمرو معنا خارج می‌کند. البته برخی اصولیان با انتخاب این دیدگاه که اسامی خاص یا اسامی دارای مصادیق به وجودات خارجی ارجاع می‌دهند (فاضل اردکانی، ۱۷۱)، بر مفهوم‌گرایی تبصره زده‌اند. در میان آرای اصولیان شاید بتوان به رگه‌هایی از کنش‌گرایی نیز دست یافت؛ برای مثال، مطابق نظریه ایجابی بودن حروف (نائینی، ۲۲/۱)، معنای حروف همان کارکردهای ایجابی آن‌هاست. در پاره‌ای از تقریرهای نظریه تعهد نیز جملات خبری برای ابراز قصد حکایت و جملات انشایی برای ابراز امر نفسانی وضع شده‌اند (همان، ۲۴). روشن است که ابرازکردن، فعلی گفتاری است و این نظریه، موضوع‌له جملات را فعل گفتاری ابراز می‌داند.

در مقام نقد و در خصوص ساحت کنشی با توجه به تعهد عینیت‌گرایانه ما راجع به معنا می‌بایست هر آنچه در قلمرو مقصود متکلم گنجانده می‌شود را در زمره معنا به شمار آورد؛ از این رو، مقاصد کلام (همچون تهکم، استهزاء، استفهام، تهدید، توبیخ، و مانند آن) نیز بخشی از معنای کلام به شمار می‌آیند.

۱. مفهوم‌گرایی به‌عنوان اصطلاحی فلسفی، نظریه‌ای در باب نحوه وجود کلیات است که موطن آن‌ها را در ذهن می‌داند، برخلاف نظریه رئالیستی که موطن کلیات را در خارج از ذهن می‌داند و نظریه نام‌گرایی که برای آن‌ها هیچ موطنی نه در خارج و نه در ذهن - لحاظ نمی‌کند.

۲. مراد از جهان متافیزیکال در این تعبیر، جهانی است که محکمی‌عنه جهان ذهن است و در موقفی فرادستی قرار گرفته است؛ خواه جهان مادی بیرون از ذهن یا جهان فرامادی. وجه تسمیه آن به متافیزیکال آن است که مشهود بی‌واسطه حس آگاهی نیست.

در خصوص ارجاع، آنچه با نام ارجاع به‌عنوان ساحتی معنایی یاد می‌شود چیزی متفاوت و به‌مراتب گسترده‌تر از مشارالیه اسامی و اوصاف خاص، حروف، اشاره، ضمائر و دیگر شاخص‌ها همچون من، امروز، اینجا و... است؛ برای مثال، در جمله چه کوه زیبایی! واژه کوه، به کوه خاص خارجی ارجاع می‌دهد یا در آیاتی که سخن از راسخان در علم، اهل‌الذکر و... به میان آمده است، افراد خاصی مراد است و همان افراد نیز معنای آیه به شمار می‌آیند.^۱ حال باید پرسید: اگر اصولیان معنا را همان مقصود متکلم می‌دانند، پس چرا بسیاری از آن‌ها آن را محدود در مفاهیم و ساحت‌های ارجاعی را خارج می‌کنند؟ البته اصولی‌ها با توسعه در تعریف مفهوم، آن را شامل صور جزئی نیز می‌دانند؛ ازاین‌رو، موضوع‌له اعلام را صور جزئی‌ه ذهنیه گرفته‌اند (صدر، ۸۸/۱). روشن است که آن‌ها مواردی همچون مدلول جزئی الفاظ عام یا شاخص‌ها را خارج از حریم معنا به‌شمار می‌آورند. به‌اعتقاد آن‌ها در این موارد لفظ بر همان معنای عام وضع شده است و نسبت مفهوم عام به مفاهیم جزئی نیز تبیین است؛ یعنی نمی‌توان با نفس وضع لفظ به‌ازای مفهوم عام وضع، از آن مفاهیم خاص را اراده کنیم. به باور اصولی‌ها تنها زمانی می‌توان مفهوم عام را آیینیه مفاهیم جزئی قرار داد و وضع به‌ازای مفهوم عام را به عینه همان وضع به‌ازای مفاهیم خاص تلقی کرد که مفهوم عام در زمره مفاهیم ثانویه به شمار آید، نه مانند انسان که مأخوذ از وجه مشترک میان وجودات خارجی است (همان، ۸۹). دو نقد عمده بر کلام این دسته از اصولیان وارد می‌شود:

ا. آن‌ها معنای همه الفاظ را مفاهیم می‌دانند، حال آنکه به نظر می‌رسد زمانی که ما مشغول گفت‌وگو درباره جهان خارج هستیم، منظورمان از الفاظ همان چیزهایی است که از آن‌ها صحبت می‌کنیم، نه مفهوم آن چیزها. فرض بگیریم شخصی از ما می‌پرسد منظور شما از کوه در جمله «چه کوه زیبایی!» چیست؟ در پاسخ خواهیم گفت منظور من همان کوهی است که روبه‌روی من قرار گرفته و آن را می‌بینم.

ب. آن‌ها دلالت مستقیم لفظ بر مفهوم جزئی را در طول دلالت لفظ بر مفهوم کلی و به‌عنوان دلالت لفظ بر مصداق مفهوم کلی می‌دانند. حال آنکه به نظر می‌رسد هیچ تفاوتی میان اطلاق کوه بر کوه جزئی خارجی، اطلاق امروز بر روز معین و اطلاق حسن بر شخص معین وجود ندارد. حتی واژگانی مانند است، راه، در یا ممتنع‌الوجود، اسب شاخ‌دار و... نیز بر چیزها یا وضعیت‌های خارجی اطلاق می‌شود. اساساً زبان برای گفت‌وگو درباره جهان خارج پدید آمده است.^۲ پس ما با ساحت ارجاعی به‌مثابه واقعیتی

۱. به اعتقاد نگارنده، ارجاع به‌عنوان ساحتی معنایی زمانی رخ می‌دهد که در حوزه مقصود بالاصالة متکلم باشد؛ مانند اراده حضرت علی(ع) از آیه ولایت، لیکن مصداق معنا که به تبع مفهوم، مشمول حکم در قضیه می‌شوند و مراد متکلم نیستند را نمی‌توان به‌عنوان ساحتی معنایی قلمداد کرد.

۲. مراد ما از جهان خارج، نه جهان طبیعت؛ بلکه دنیایی است که در زیست جهان ما به تأویل رفته است و شامل جهان‌های موزی و ناموزی با جهان طبیعت نیز می‌شود. مراد از جهان‌های موزی، جهان‌هایی است که انسان‌ها آن‌ها را آن‌گونه فرض کرده‌اند؛ مانند جهان افسانه‌ها و اساطیر. این جهان‌ها را از آن‌رو جهان موزی می‌خوانیم که فرض می‌کنیم جهان طبیعت این‌گونه است، برخلاف جهان‌های ناموزی که فراطبیعی و موطن ارواح، فرشتگان، بهشت و... است. واحد ارجاعی کوه، حکایت‌گر وجود خارجی کوه دماوند است، نه توده‌ای انباشته از خاک. همچنین امور اعتباری همچون ملکیت و زوجیت، از وجودات خارجی در

فراشمول مواجه می‌شویم. مطابق این رویکرد، تفاوت ساحت ارجاعی با مفهومی صرفاً در جزئی بودن اول (امکان نداشتن صدق بر کثیرین) و کلیت دوم است. ساحت مفهومی کوه، من، امروز، اینجا و ... همان حیث انطباق‌پذیری این واژگان بر امور متعدد است و ساحت ارجاعی، حیث انطباق‌یافتگی آن‌ها بر واحد است.

۲. ۵. حمایت از رویکرد بازنمودی

آسیب دیگر نظریات وضع‌گرا را در بازنمودگرایی (representationalism) می‌یابیم. مطابق این رویکرد، لفظ نماینده معناست؛ خواه بسان ایده‌آلیست‌ها، معنا را ایده‌های ذهنی بدانیم یا مانند رئالیست‌های مصداق‌گرا، آن را وجودات خارجی به شمار آوریم. در نظریه ابزارگرایی (instrumentalism)، لفظ نمایه، معنا نیست؛ بلکه شکلی از معناست (Keller, 25). مطابق این نظریه، معنا طبیعت ثانویه لفظ است. البته روشن است که این لزوماً به معنای ذاتی دانستن دلالت، آن‌گونه که به صیمیری منسوب شده است (اصفهانی، الفصول، ۲)، نیست؛ همچنان که نیازی به لحاظ مناسبت ذاتی میان لفظ و معنا نیز وجود ندارد، گرچه بسیاری از اصولیان به همین مقدار نیز اقبالی نداشتند (خوئی، محاضرات، ۳۳/۱؛ فاضل اردکانی، ۲۴).

بازنمودگرایی نمی‌تواند تضمین معتبری بر نمایه‌گری لفظ در خصوص اندیشه‌ها ارائه دهد. آنچه به‌هنگام ارتباط زبانی تبادل می‌شود، چیزی جز لفظ نیست و این لفظ بر پایه کنوانسیون‌های اجتماعی بر معنایی خاص نهاده شده است. این کنوانسیون‌ها به‌سبب محذور تسلسل که مورد اشاره «دریدا» قرار می‌گیرد، نمی‌تواند قالب زبانی داشته باشد، پس می‌بایست در شرایط بافتی شکل گرفته باشد، حال آنکه بافت هیچ‌گاه امل‌گر نمایه‌گری نیست. بافت a تنها می‌گوید لفظ b در فضای اراده معنای (c) ایراد شده است، لیکن نمی‌گوید b نمایه c است. پس برای تضمین دلالت‌گری b بر c، نیازمند لحاظ b به‌عنوان شکلی از c در بافت a هستیم. به گفته دیویس (Davis) اندیشه‌ها هیچ‌گاه به‌مانند اشیا مسافرت نمی‌کنند یا افاضه نمی‌گردند. آن‌ها خود را منقوش و امواجی همسان با خود را تولید می‌کنند (Davis, 67). این همان ویژگی مشترک میان نشانه‌هاست. هر کسی با مشاهده علامت خط‌خورده چهره خوک بر روی گوشت متوجه می‌شود که این گوشت مطابق قوانین اسلام تهیه شده است (Keller, 25). لفظ نیز به‌عنوان نشانه‌ای از همین قانون پیروی می‌کند. مطابق نظریه بازنمودی، مسئله عینیت به‌دلیل نوع شکافی که میان لفظ و معنا لحاظ می‌شود، بغرنج می‌شود. پیشتر درباره نوع نگاه ابزارگرایانه خود به معنا توضیحاتی ارائه دادیم که بر اساس آن، معنا بُعد ادراکی/تحریکی لفظ است.

۶.۲. رویکرد معنایی واژه‌گرا

در تبیین فرایند ارتباط زبانی، دو رویکرد می‌توان داشت؛ با تأکید بر نقش محوری زبان در انتقال معنا، معناشناسی را یکی از شاخه‌های زبان‌شناسی دانست یا در مقابل، معنا را محصول تعامل بین‌نشانه‌ای در شبکه به هم پیوسته بافتی معرفی کرد، بی‌آنکه برای نشانه‌های زبانی حساب متفاوتی باز کنیم (صفوی، ۳۴). این دو نگاه، تأثیر مهمی در سرنوشت معنا خواهد داشت و با مباحث مهمی همچون دونالدیسم زبان-گفتار (lango-parole) و خودباوری زبانی (linguistic solipsism) ارتباط دارد. مطابق رویکرد دوم، معنا از تعامل نشانه‌های بافتی به وجود می‌آید. آن معنایی که زبان پیشکش می‌کند رهاورد تعامل بین‌نشانه‌ای بافت پایه‌ای است که در گذشته و در خلال کاربردهای مختلف به وجود آمده و اینک نشانه‌های زبانی در خلال تعامل با نشانه‌های بافتی متفاوت، تجربه معنایی جدیدی را کسب می‌کند.

بی‌تردید، وضع‌گرایی از رویکرد نخست حمایت می‌کند و زبان را در کانون معنابخشی قرار می‌دهد و سایر نشانه‌های پیرامونی آن را به مثابه قرائن جانبی صارفه و معینه قلمداد می‌کند و با نگاهی اتمی به معنا، معنای جمله را بریند ائتلاف معانی واژگان آن می‌داند. بسا بتوان این دیدگاه را از نظریه عدم‌وضع به‌ازای مرکبات استفاده کرد (آخوند خراسانی، ۱۸). مخالف این نظریه (امیرپادشاه، ۱۳/۲) نیز واژه‌گرایی را باور دارد؛ زیرا اولاً بحث در خصوص هیئات ترکیبی اسمی است و ثانیاً این به معنای وضع مرکب بما هو مرکب نیست، بلکه بحث در آن است که آیا ربط کلامی نیز وضع مستقلی دارد یا خیر؟ (نائینی، ۳۲/۱).

در سال‌های اخیر گروهی از اصولیان به این حقیقت واقف شده‌اند که نظریه وضع نمی‌تواند توجیه‌گر فرایند دلالت باشد: «این نگاه بسیط به وضع، محصول منطق انتزاعی حاکم بر تفکر اصولیان است که در آن مسائل به صورت بریده از هم و جدا، تحلیل می‌شوند و به ارتباطات میان آن‌ها و تأثیر و تأثرها توجه نمی‌شود و با اینکه در دلالت الفاظ بر معانی امور متعدد انکارنشدنی دخیل‌اند، توجهی به آن‌ها نمی‌شود و دلالت‌ها صرفاً وضعیه و وضع نیز امری بسیط قلمداد می‌شود» (میرباقری، ۵۹). امروزه زبان‌شناسان به این حقیقت واقف شده‌اند که رهیافت واژه‌گرایانه نمی‌تواند به شناخت معنای متن منتهی شود و می‌بایست از جمله و حتی متن آغاز کرد (Bilmes, 126). اگر زبان را به بازی‌ای تشبیه کنیم، استعمال، شرط صحت تسمیه واژگان به واحدهای زبانی و معنایی است و تنها در خلال استعمال است که معنا ترشح می‌شود، پس می‌بایست به جای پیش‌داوری درباره واژگان، بر معنای برآمده از متن تمرکز کنیم و معنای واژه را متأخر از معنای متن بینگاریم. افزون‌بر آن، بر پایه رویکرد بافت‌گرایانه می‌بایست نه فقط از متن، بلکه از فرامتن

۱. البته نشانه‌هایی از تعدیل نگاه را در کلمات محقق رشتی می‌توان مشاهده کرد. وی می‌نویسد: «شاید مراد غیر از مرکباتی باشد که ترکیب معنایی مفردات آن را تغییر می‌دهد، مگر آنکه در اینجا نیز مدعی عدم‌وضع برای ترکیب شویم و تغییر را به وضع مفردات بدانیم. البته مشروط بر آنکه وضع، منوط به ترکیب (به شرط ترکیب) نباشد» (رشتی، ۳۴).

به‌عنوان واحد معنایی سخن گفت. مطابق این نگاه، فرایند کدگذاری، فرایندی اقتصادی است و بر تعامل میان نشانه‌ها تمرکز می‌کند. انسان به‌صورت غریزی از رهیافت برهم‌کنشی علائم صورت، حرکات دست، موضوع، دمای هوا، و سائل اطراف و ... مقصود خود را القا می‌کند و چنان‌که در جای دیگری نیز توضیح داده‌ایم ارتباط بشری اصولاً بافت پایه است نه زبان پایه و برای انسان اقتصادی، بافت‌پایگی اقتصادی‌تر از زبان‌پایگی است (کاظمی، ۱۶). پس معنا از بافت که چیزی جز ابزارهای تعاملی نیست، ترشح می‌شود و زبان تنها یکی از این نشانه‌های بافتی است.

۲.۷. وانهادن معنای متکلم

یکی از ابرچالش‌های وضع‌گرایی، وانهادن مراد متکلم و پناه‌بردن به معنای حاصل از متن است. چنان‌که گفتیم وضع‌گرایان در زمره ایده‌آلیست‌های زبان‌شناختی به شمار می‌روند که به نادرست، خود را رئالیست معرفت‌شناختی معرفی کرده و مدعی امکان دستیابی به شناخت بین‌الذهانی هستند. هسته‌گرایی و رویکرد بازنمودی برخلاف عینیت‌پذیری معنا حرکت می‌کند. هسته‌گرایی، دیدگاهی ایده‌آلیستی است (Fasold, 163) و با پذیرش رویکرد بازنمودی نیز نمی‌توان مدعی انتقال یافتن مفاهیم ذهنی شد. حال آنکه تنها نشانه دادوستد می‌شود. اگر در پاسخی ساختارگرایانه، نشانه‌ها را در شبکه به هم پیوسته زبان واجد نقش‌های معنایی بگیریم، در این صورت در تابوت چنین ساختارگرایی که در آن معنا از ارجاع دورانی نشانگان به یکدیگر پدید می‌آید، جسد بی‌جان ساختارشنکی خوابیده است.

مشکل عینیت در تفسیر که رسالت کشف مراد الهی را در سر می‌پرورد، به بحرانی تبدیل می‌شود. وضع‌گرایان علی‌رغم همسان‌انگاری زبان عرف با قرآن، خود را در معرض چالشی معرفت‌شناختی می‌یابند و آن فاصله فرهنگی، جهان‌زیستی و زبانی میان این دو مقطع است. وضع‌گرایی در بستر اصول فقه شکل گرفته است و پای قواعدی چون اصالة الحقیقة، اصالت عدم‌نقل، اصالت اتحاد عرفین (آشتیانی، ۱۱/۳) و استصحاب قهقرا را به پیش می‌کشد. این اصول بر پایه کنوانسیون‌هایی شکل گرفته که به‌هنگام شک در بروز تغییر و تحولات زبانی به کار می‌آیند (حیدری، ۲۸۵) و رهاورد آن رسیدن به حجت بر فهم است، نه کشف مراد. از میان رویکردهای متن‌گرا، فرامتن‌گرا، مخاطب‌گرا، قصدگرا و فراقصدگرا که امروزه بسته به ویژگی‌های متن رواج دارد، وضع‌گرایی رسالت خود را بر کشف معنای متن قرار می‌دهد تا به دلیلی منجز و معذر برای افعال شرعی (همچون انتساب معنا به خدای متعال) دست یابد. وی فحوص از قرائن را به‌منظور دستیابی به حجت تا جایی لازم می‌داند که به عسرو حرج (که در شرع مقدس برداشته شده است) نیانجامد. بنابراین، وضع‌گرایی از واقع‌نمایی و کشف مقاصد الهی عاجز است.

نتیجه‌گیری

از آنچه در نقد وضع‌گرایی گفته شد، به این نتیجه می‌رسیم که این نظریه چه در توصیف فرایند کدگذاری، چه در تبیین ماهیت معنا، چه در ترسیم ساختار وجودی معنا، چه در توضیح ارتباط لفظ با معنا و چه در تشریح فرایند کدگشایی با کاستی‌هایی روبه‌روست؛ از این رو، به نظر می‌رسد نمی‌توان بر این نظریه در مطالعات ادبی، فقهی و خصوصاً تفسیری اعتماد کرد و به جای آن، نظریه بافت‌گرایی پیشنهاد می‌شود. البته بر برخی قرائت‌های بافت‌گرا نیز ایرادهایی همچون عینیت‌ناپذیری یا سیالیت و فرهنگ‌زدگی معانی بافت‌نهاد، وارد می‌شود. نگارنده از میان قرائت‌های مختلف فرمالیستی، پراگماتیستی، رفتارگرایی، مفهوم‌گرایی، هیستوریسیستی، هیستوریکالیتی و شناختی، بر نوعی رویکرد هرمنوتیکی گرایش می‌یابد که با تبیین فلسفی بر سرشت بین‌الذهانی فهم زبانی تأکید می‌ورزد و با اتکا بر ویژگی‌های بافتی متمایز قرآن، بر هنجارمندی معانی آن استدلال می‌کند. بی‌تردید گفت‌وگو در این باره مجال دیگری می‌طلبد.^۱

منابع

- آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، کفایة الاصول، بی‌جا: آل‌البیت (ع)، ۱۴۰۹ق.
- آشتیانی، محمدحسن بن جعفر، بحرالفتاوی، بی‌جا: کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۳ق.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحمید، بیان تلبیس الجهمیة فی تأسیس بدعهم الکلامیة، بی‌جا: ملک فهد، ۱۴۲۶ق.
- _____، مجموع الفتاوی، مدینه: ملک فهد، ۱۴۱۶ق.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد، روضة الناظر و جنة المناظر، چاپ دوم، بی‌جا: الریان، ۱۴۲۳ق.
- ابوالمجد، محمدرضا، وقایة الاذهان، بی‌جا: آل‌البیت (ع)، ۱۴۱۳ق.
- اصفهان، محمدحسن، الفصول الغریبة، بی‌جا: دار احیاء العلوم الاسلامیة، ۱۴۰۴ق.
- اصفهان، محمدحسین، بحوث فی الاصول، بی‌جا: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- _____، نهاية الدراية فی شرح الكفاية، چاپ اول، بی‌جا: سیدالشهدا، ۱۳۷۴.
- امیرپادشاه، محمدامین بن محمود، تیسیر التحریر، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۳ق.
- انصاری، مرتضی بن محمدامین، مطارح الانظار، بی‌جا: آل‌البیت (ع)، بی‌تا.
- ایوان کیفی، محمدتقی بن عبدالرحیم، هداية المسترشدين، بی‌جا: آل‌البیت (ع)، بی‌تا.
- بروجردی، حسین، نهاية الاصول، چاپ اول، بی‌جا: افکار، ۱۴۱۵ق.
- جزایری، محمدجعفر، منتهی الدراية، چاپ دوم، بی‌جا: دار الکتب جزایری، ۱۴۱۵ق.
- جصاص، احمد بن علی، الفصول فی الاصول، چاپ دوم، کویت: وزارة الاوقاف، ۱۴۱۴ق.

۱. نگارنده در مقاله «نظریه تفسیری بافت‌گرایانه قرآن، نگرانی‌ها و راهکارها» به این بحث پرداخته است.

- حیدری، علی نقی، اصول الاستنباط، قم: شورای مدیریت، ۱۴۱۲ق.
- خمینی، روح الله، مناهج الوصول إلى علم الاصول، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار، ۱۴۱۵ق.
- خوئی، ابوالقاسم، اجود التقریرات، چاپ دوم، قم: مصطفوی، ۱۳۶۸.
- _____، محاضرات فی الاصول، چاپ چهارم، بی جا: انصاریان، ۱۴۱۷ق.
- رشتی، حبیب الله بن محمد علی، بدایع الافکار، قم: آل البيت (ع)، ۱۳۱۳ق.
- زرکشی، محمد بن بهادر، البحر المحيط، چاپ اول، دار الکتبی، ۱۴۱۴ق.
- سکاکی، یوسف بن ابی بکر، مفتاح العلوم، بیروت: دار الکتب العلمیه، بی تا.
- شاشی، احمد، اصول الشاشی، بیروت: دار الکتب العربی، بی تا.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، تمهید القواعد، چاپ اول، خراسان: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
- صدر، محمد باقر، بحوث فی علم الاصول، چاپ سوم، قم: دایرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۹۸۱م.
- صفوی، کورش، «کدام معنی؟»، نشریه علم زبان، س ۱، ش ۱، زمستان ۱۳۹۲، صص ۱۱ تا ۴۰.
- علم الهدی، علی بن حسین، الذریعة إلى أصول الشریعة، تهران: سمت، ۱۳۷۶.
- فاضل اردکانی، محمد حسین، غایة المسؤل، بی جا: آل البيت (ع)، بی تا.
- فاضل لنکرانی، محمد جواد، سیری کامل در اصول فقه، تنظیم محمد دادستان، بی جا: فیضیه، ۱۳۸۶.
- کاظمی، سید محسن، «نظریه تفسیری بافت گرایانه قرآن، نگرانی ها و راهکارها»، نقد و نظر، س ۲۳، ش ۹۰، ۱۳۹۷، صص ۳۰ تا ۴۰.
- گلپایگانی، محمدرضا، افاضة العوائد، چاپ اول، قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۱۰ق.
- مجاهد، محمد بن علی، مفاتیح الاصول، بی جا: آل البيت (ع)، بی تا.
- مجتهد تبریزی، غلامحسین، الاصول المهدیه، بی جا: طوس، بی تا.
- مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، چاپ پنجم، قم: اسماعیلیان، بی تا.
- مکگین، ماری، ویتگنشتاین و پژوهش های فلسفی، تهران: علم، ۱۳۸۹.
- میرباقری، محمد مهدی، «نظریه فرایندی بودن وضع و تأثیر آن در علم اصول»، نقد و نظر، س ۱۰، ش ۳ و ۴، ۱۳۸۴، صص ۸۲ تا ۵۴.
- میرداماد، محمد باقر، مصنفات، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۵.
- نائینی، محمد حسین، اجود التقریرات، چاپ دوم، قم: مصطفوی، ۱۳۶۸.

- Armstrong, Nigel. Translation, Linguistics, Culture, Multilingual Matters, 2005.
- Bilmes, J. , Discourse and Behavior, Springer Science & Business Media, 1986
- Blumer, Herbert. Symbolic Interactionism: Perspective and Method, University of California Press, 1986.
- Chandler, Daniel, Semiotics: The Basics, Taylor & Francis, 2017.
- Cobley, Paul, The Rutledge Companion to Semiotics, Routledge, 2009.
- Davis, Andrew Jackson, The Great Harmonia, the New York Public Library, 2006.
- Davis, Wayne A. Meaning Expretion and Thought, Cambridge University Press, 2002.
- Fasold, Ralph & Connor-Linton, Jeffrey, An Introduction to Language and Linguistics, Cambridge University Press, 2006.
- Gee, James, Social Linguistics and Literacies: Ideology in Discourses, Routledge, 2015.
- Golumbia, David, The Cultural Logic of Computation, Harvard University Press, 2009.
- Gracia, Jorge J. E. . A Theory of Textuality: The Logic and Epistemology, Albany, SUNY Press, 1995.
- Harley, Trevor A. , The Psychology of Language: From Data to Theory, Psychology Press, 2013.
- Hunt, Shelby, Controversy in Marketing Theory For Reason, Realism, Truth, and Objectivity, M. E. Sharpe, 2003.
- Janssen, Theo, Cognitive Linguistics, Walter de Gruyter, 2010.
- Johnstone, Ibert A. , Rationalized Epistemology, SUNY Press, 1991.
- Keller, Rudi, A Theory of Linguistic Signs, Oxford University Press, 1998.
- Langendonck, Willy van, Theory and Typology of Proper Names, Walter de Gruyter, 2007.
- Langendonck, Willy van, Theory and Typology of Proper Names, Walter de Gruyter, 2007.
- Leckie-Tarry, Helen, Language and Context, A&C Black, 1995
- Lycan, William, Philosophy of Language: A contemporary introduction, New York, Routledge, 2nd, 2008.
- Lyons, John, Semantics, Cambridge University Press, 1977.
- Maienborn, Claudia, Semantics, Germany, Deutsche Nationalbibliothek, 2012.
- Márquez, Miguel Fuster, Working with Words: An Introduction to English Linguistics, Universitat

de Valência, 2011.

Melrose, Robin, The Margins of Meaning, Rodopi, 1996.

Nagao, Teruhiko, On Authorial Intention, Hokkaido University, 1991.

Pettit, Philip, The Concept of Structuralism: A Critical Analysis, University of California Press, 1977

Pietarinen, Ahti-Veikko, Game Theory and Linguistic Meaning, BRILL, 2007.

Saeed, John I. , Semantics, Penguin Books, 1974.

Sebeok, Thomas, The Forms of Meaning, Walter de Gruyter, 2000.

